

سفری پرخطر بادست و پای شکسته!

■ اسماعیل رزم آسا

از یکی دو ماه بسته و تعطیل شد به این معنی که جمعی از طلاب در تحت قیادت يك نفر از رؤسای معمم اصفهان به مدرسه هجوم آورده و معلمین، مدیر و شاگردان را به قدر طاقت زده و از محیط مدرسه خارج ساختند.

مرحوم مجد پس از این حادثه ناامید نشده و با روزنامه‌های فارسی که در کشورهای عربی و هندوستان منتشر می‌شد از قبیل ثریا و جبل‌التین و پرورش رابطه پیدا کرده و مقالاتی با امضای مستعار برای جراید فوق نوشته و بر مخالفین آزادی سخت می‌تاخت.

ظل السلطان حاکم وقت اصفهان از مقالاتی که مجد در مجلات و روزنامه‌های خارجی می‌نوشت مستحضر شد و درصدد آزار و اذیت او برآمد و این کار به دست امام جمعه وقت امیرزا هاشم که با آزادی‌خواهان کینه و عداوت بخصوص داشت انجام گرفت. امام جمعه، مجد را در منزل خود برده و تهدید به قتل نمود و اظهار داشت چون يك نسخه از رؤیای صادقه نزد تو دیده شده بنابراین مسلم است که تو مؤلف کتاب مزبور می‌باشی. تا بالاخره در اثر مداخله حجت الاسلام آقا شیخ نورالله و پرداخت چهل تومان جریمه مرخص گردید. مرحوم مجد چون محیط اصفهان را مطابق با ذوق و سلیقه خود نیافت بناچار بار سفر بسته و عازم تهران گردید ولی گماشتگان ظل السلطان او را از مورچه خورت برگرداندند تا آنکه مجبور شد با لباسی مبدل از بیراهه خود را به تهران برساند.

«... مرحوم مجد در تهران برای هدایت مردم و تنویر افکار عمومی تصمیم به انتشار روزنامه‌ای می‌گیرد و چون حکومت عین الدوله با صدور امتیاز روزنامه موافق نبوده بناچار با مرحوم ادیب‌الممالک فراهانی در نگارش ادب همکاری می‌کند.»

ادیب روزنامه ادب را ابتدا در تیریز به سال ۱۳۱۶ قمری تاسیس کرد و پس از انتشار ۱۷ شماره در سال ۱۳۱۷ از تیریز به مشهد رفت و تا سال ۱۳۱۸ قمری در مشهد آن را منتشر کرد و در سال ۱۳۱۹ روزنامه را به تهران آورد و مجدالاسلام را به باری طلبید و خود به قفقاز رفت تا مسئولیت قسمت فارسی روزنامه ترکی ارشاد بادکوبه را برعهده بگیرد. در غیبت ادیب‌الممالک امور طبع و نشر و تحریر و تنظیم ادب به عهده مجدالاسلام بود و او بود که بخش مصور و فکاهی را به نام قسمت اخلاقی به روزنامه ادب افزود...

مرحوم صدرهاشمی در جلد اول «تاریخ جراید و مجلات ایران» می‌نویسد:

«من از چهار روزنامه نگاری که با من مخالف هستند بیش از يك ارتش می‌ترسم.»

«ناهلثون بناهارت»

در میان روزنامه نگاران دوران استبداد و اوائل مشروطیت شیخ احمد مجدالاسلام کرمانی دارای موقعیت خاص و مقام والایی است. بررسی زندگی این مرد عجیب و خستگی ناپذیر نشان می‌دهد که او تا توان برای مبارزه داشت هرگز آرام نگرفت.

مجد در طول زندگی سیاسی و روزنامه نگاری خود با مشکلات فراوانی مواجه شد. بارها او را در باغ شاه زندانی کردند، يك بار در سال ۱۳۲۴ قمری به کلات نادری تبعید شد، در اصفهان تهدید به قتل گردید، و با لباس مبدل از اصفهان فرار کرد.

شرح حال:

مجدالاسلام در سنه ۱۲۸۸ قمری متولد شد. در ۶ سالگی به مکتب و بعدها به مدرسه اباء و اجدادی رفته، فرا گرفتن صرف و نحو را نزد مرحوم ناظم الاسلام کرمانی به پایان رسانید. مقدمات، منطق و اصول مقدماتی را نزد مرحوم ملا رحمت‌الله کرمانی و فقه را نزد مرحوم حاج عبدالقادر خواند و در ۱۳۰۸ قمری به اصفهان رفت و در محضر مرحوم آخوند ملا محمد باقر فشارکی به تکمیل فقه پرداخت و اصول خارج را از آقا میرمحمد تقی مدرس آموخت و از این دو نفر موفق به اخذ اجازه و تصدیق اجتهاد شد. پس از فوت مرحوم فشارکی در جلسه درس مرحوم آقا سیدمحمدباقر درجه‌ای حضور یافت و در همان اوقات به طبع و نشر چندین کتاب علمی از قبیل حاشیه مرحوم آیت‌الله آخوند خراسانی بر فوائد و «کشف القناع» تألیف محقق کاظمینی و «کشف الغطاء» محمدباقر نجفی و بعضی تفسیرهای کوچک صدرالمتهلین شیرازی و شرح «نهج البلاغه» پرداخت.

محمود خلیل‌پور در مقدمه کتاب: «تاریخ انحلال مجلس» به قلم مرحوم مجدالاسلام کرمانی به نقل از مقدمه مرحوم محمود دبستانی در: «منظومه شهر خاموشان» می‌نویسد:

«در همان اوقات مرحوم ملک‌المتکلمین و سیدجمال‌الدین واعظ را با خود همدست نموده و با يك جمعیت ادبی که عمده آنها مرحوم میرزا علی نقی خان سرتیپ از محصلین سابق دارالفنون بود به تاسیس مدرسه برای افراد در اصفهان پرداخته و آقای میرزا علی نقی خان اصفهانی را به مدبری آن گماشت ولی بنیان مدرسه جدید در مقابل تندباد جهل و تعصب دوامی نیاورد و بعد

مختلف را به چاپ می‌رساند. شماره ۲۵ مورخ ۲۶ ربیع الاول ۱۳۲۶ قمری (برابر با هفتم اردیبهشت ۱۲۸۷ شمسی) آخرین شماره الجمال است. چه، بعد از این تاریخ وضع آزادیخواهان به سختی می‌گراید و سیدجمال‌الدین مجبور می‌شود که از تهران فرار کند و بعضی از آزادیخواهان هم دستگیر می‌شوند و روزنامه «الجمال» هم تعطیل می‌گردد.

مجد در روزنامه ادب چاپ کاریکاتور را باب کرده بود و می‌خواست روزنامه مستقلی برای این کار داشته باشد. لذا درصدد برآمد که روزنامه دیگری به طور هفتگی منتشر کند که در آن کاریکاتور چاپ نماید. لذا اولین شماره کَشکول را در پانزدهم ماه صفر ۱۳۲۵ قمری (برابر با هشتم فروردین ۱۲۸۶ شمسی و مطابق با سی ام مارس ۱۹۰۷ میلادی) یعنی ۱۹ روز بعد از انتشار الجمال با چاپ سنگی در تهران منتشر کرد. مجد در صفحه اول شماره اول، علت انتشار کَشکول را این طور نوشت:

«بنام خداوند بخشنده مهربان

عقلای عالم بعد از هزار سال فکر و تأمل از برای تهذیب اخلاق ملت اشاعه تربیت و تمدن آنان بالاخره اتفاق کردند که بهترین وسایل این است که اعمال زشت آنها را مجسم نموده به مردم نشان دهند تا از دیدن آنها عبرت گیرند و به کارهای نیک پردازند و برای تجسم اعمال دو وسیله سهل و ساده بدست آوردند یکی از این دو وسیله تئاتر (تئاتر) است که در حقیقت غرضش از تشکیل همان تجسم اعمال است و نواختن موزیک و رقص برای ازدیاد رغبت مردم است به تماشا و دیگری ساختن صورموهومه و خیالی موسوم به «کاریکاتور» در روزنامه‌ها به عموم مردم نشان دادن و چون تشکیل و ترتیب مجلس تئاتر و بازیگر خانه منافی آئین دین مبین حضرت سیدالمرسلین است لهذا برماست که آن وسیله اولی را ترك گفته و وسیله دوم را پذیرفته باشیم. سابقاً روزنامه ادب که یک چند بنده به تحریر آن مفتخر بود و اینک خود صاحب امتیاز مؤسس آن جناب استاد اجل ادیب الممالک عماد فریب دایر خواهند فرمود و عالم مطبوعات را آب و رنگی تازه و هیكل معارف را جلوه و رونق بی اندازه خواهند بخشود يك کاریکاتور ضمیمه داشت و ما خیال می‌کردیم چندان محل توجه دانشمندان نبوده است ولی این اوقات از اطراف و اکناف مملکت جداً ما را ترغیب به احداث ترسیم و ترغیب آن فرموده‌اند...»

در زیر عنوان، در سه سطر، روزنامه کَشکول به این نحو معرفی شده است:

«این روزنامه از قید رسمیت و مسئولیت بکلی خارج است ابدأ با شخص خاصی طرف نیست غرضش برانداختن عادات زشت بربریت و مجری ساختن رسوم تمدن و تربیت است هر يك از دانشمندان که صور موهوم خنده آمیز عبرت انگیزی که به کسی برنخورد طرح نموده به اداره بفرستند درج و ترسیم خواهد شد.»

روزنامه ندای وطن با حروف سری در چاپخانه شرقی به چاپ می‌رسید ولی روزنامه کَشکول برای این که بتواند از عهده نشر کاریکاتور برآید در چاپخانه سیدمرتضی برغانی خطاط معروف به خط مرتضی نجم‌آبادی (پدر دکتر نجم‌آبادی) و با تصاویر نقش، قلم حسینعلی نقاش، چاپ و نشر می‌شد صفحه اول آن مشتمل بر مقاله‌ای یا شعری از شعرای معروف عصر مانند میرزا عبدالله خان اناپکی و ایرج میرزا و ضیاء لشکر بود که مضامین آنها با اوضاع و احوال روزی مناسب نبوده است.

در شماره ۲۵ مورخ ۹ شوال ۱۳۲۵ قمری قطعه‌ای راجع به معاهده روس و انگلیس اثر جلال‌الملک (ایرج میرزا) چاپ شده که مطلع آن چنین است:

گفتند که انگلیس با روس
عهدی بسته است تازه امسال

تا در پلتيك هم در ايران
زين پس نكتند هيچ اخلاص
افسوس كه كافيان اين ملك
بنشسته غافلند از اين حال
كز صلح ميان گربه و موش
ويران گردد دكان بقال

كشكول مجموعاً چهل شماره در تهران منتشر شده كه آخرين شماره آن در تاريخ ۱۱ ربیع الثاني ۱۳۲۶ قمری بوده است.

پس از حوادث تهران و فرار آزادیخواهان و استقرار استبداد صغير، مجدالاسلام به اصفهان می‌رود و كَشكول را در آنجا منتشر می‌کند. شماره اول آن چهارصفحه به قطع وزیری بزرگ با چاپ سنگی است كه صفحه چهارم دارای کاریکاتور است و در دوازدهم ربیع الاول ۱۳۲۷ قمری منتشر شده است.

در مقاله افتتاحی آن به عنوان «مقدمه» علت انتقال روزنامه به اصفهان را شرح می‌دهد كه عیناً در زیر نقل می‌شود.

(مقدمه)

«ایام هجر را گذرانیدم وزنده‌ایم
ما را به سخت جانی خود این گمان نبود

برواقفان رموز سیاست و عالمان فن تاریخ بخوبی مكشوف است كه هیچ وقت تاریخ ایران به اهمیت این دوره نبوده است و حوادثی كه در این سه ساله در این مملکت پیش آمده در طرف چهارهزار دوره عمرانی ایران از عهد کیومرث كه مبدأ تاریخ ایرانیان است ابدأ نظائر آنها دیده نشده است مخصوصاً در این ده ماهه تعطیل مجلس مقدس شورای ملی بقدری حوادث جسمیه و وقایع وخیمه عظیمه دیده شد كه اگر تاریخ چهارهزارساله ایران را در يك مجلد بنویسند و تاریخ ده ماهه زمان فترت را هم در يك مجلد بنگارند البته جلد ثانی به مراتب بزرگتر و حجیم‌تر از جلد اول خواهد شد... مجلاً در این ایام كه مختصری از احوال و اوضاعش را نگاهشتم اداره كَشكول هم مثل سایر ادارات و جرابد ملیه باهمال ظلم و استبداد درباریان شد تا این اوقات كه تسیم آزادی از اطراف اصفهان وزیدن گرفت و کلیه جنوب ایران هم ملحق به شمال شده و احرار بختیاری اشرار مستبده را از اصفهان فرار داده و حكومت ملیه در آنجا استقرار گرفت و برحسب اتفاق عبور مذکور سابق كَشكول به اصفهان اتفاق افتاد جماعتی از بزرگان علماء اعلام و رجال گرام اصرار و ابرام در توقف نگارنده كردند تا چندی به تحریر مقالات مفیده اشتغال پذیرد شاید افكار عامه توسعه گیرد و هموطنان ما مقصد بزرگ آزادی طلب آن را بفهمند كه چرا جان در راه حریت می‌دهند بنده هم حسب الضروره اطاعت کرده جریده فریده جهاد اكبر^(۱) را برای انتشار مقالات سیاسیه انتخاب نموده و با عدم اجتماع اسباب اداره معطله كَشكول را هم دایر داشتیم امیدواریم از این راه هم بتوانیم خدمتی به وطن عزیز خود بنمائیم و چون اداره كَشكول بواسطه مصائب وارده برهم عصران گرامی و شهادت بعضی از آنها عزادار است لهذا عجالتاً نمی‌تواند تمام مندرجات خود را مثل سال اول از قید صحت و مسئولیت خارج بداند بعلاوه كمی جرابد ما را مجبور دارد كه نصف مندرجات كَشكول را رسمیت بدهیم تا آن كه فائده اش زیادتر گردد و مخفی نماند كه چون ده ماه تمام كَشكول تعطیل بوده و حالا هم اطمینان به توقف این شهر و دوام اداره ندارم لهذا به قدر مقدور در طبع و انتشار جریده سعی نموده و هر هفته دو سه نمره منتشر خواهم كرد و از کسانی كه قبول اشتراك می‌نمایند تمنا دارم جزئی وجه اشتراك را نقداً بدهند كه معاونت اداره شده باشد و از خدا توفیق می‌طلبیم.^(۲)

۲۷ شماره از روزنامه كَشكول در اصفهان از ۱۲ ربیع الاول ۱۳۲۷ تا ۲۷ جمادی الثاني ۱۳۲۷ قمری چاپ شد كه به این ترتیب تعداد

مواردی برخوردار که احتمال دخالت پنهانی مرحوم مجدالاسلام را در انتشار دارالامان را نشان می‌داد. از جمله مشاهده کردم که در شماره ۱۷ مورخ غره ذیقعدہ ۱۳۲۹ قمری روزنامه کرمان که به مدیریت مرحوم میرزا غلامحسین کرمانی منتشر می‌شده نامه‌ای چاپ شده که متن آن به این شرح است:

حضرت مدیر محترم جریده کرمان دام مجدده العالی زحمت افزا می‌شود چون در لیلہ بیست و هفتم شهر صیام سنہ ۱۳۲۹ در عالم خواب خوابی دیدم که او را از رؤیای صادقہ پنداشته و از عرض او خدمت هموطنان عزیزم ناچارم لهذا شمع از او را به حضور عالی عرضه داشت نموده و درج در جریده کرمان متمنی و امیدوارم شاید به همت دانایان وطن رفع مشکلات بشود و به منصفہ ظهور پیوندند.

من گنگ خواب دیده عالم تمام کر
من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش

زمانی که مرحوم مجدالاسلام کرمانی در اصفهان بوده با همین عنوان مطالبی با همفکری و تبادل نظر سیدجمال‌الدین اصفهانی و ملک‌المتکلمین منتشر می‌ساخته ولی نثر از خود او بوده است. آقای ابراهیم صفایی در کتاب: «رهبران مشروطه» (جلد دوم، صفحه ۳۶۵) می‌نویسد: «رؤیای صادقہ را به ملک‌المتکلمین و سیدجمال‌الدین نسبت می‌دهند ولی اصلش از مجدالاسلام کرمانی است.» نامه مذکور که قبلاً اشاره شد زمانی در روزنامه کرمان چاپ شده که مجد در کرمان بوده است.

در آن موقع نگارنده تصور کرد «رؤیای صادقہ» ای که در روزنامه کرمان چاپ می‌شده ارتباطی به مجد ندارد و عنوان آن مورد تقلید قرار گرفته است که در زیر نویس صفحه ۲۵ تاریخ مطبوعات کرمان هم به این موضوع اشاره شد. اما با توجه به مواردی که در بالا ذکر شد و با توجه به این که مدیر اولیه روزنامه دارالامان مرحوم میرزاهادی اصفهانی بوده که از اصفهان به همراه مرحوم مجد به تهران می‌رود و به خدمت وی درمی‌آید و از تهران هم به کرمان می‌آید و زمان انتشار دارالامان دقیقاً حضور مجدالاسلام را در کرمان نشان می‌دهد و از طرفی می‌بینیم از شماره هفتم دارالامان مدیریت آن به عهده مرحوم سیدحسین خیابانی (رئیس السادات) که باجناب (با) به قول کرمانیها «هنداماد» مجدالاسلام بوده واگذار شده و مهمتر از همه این که اخیراً سندی به دست نگارنده افتاده که مربوط به انجمن ایالتی کرمان و بلوچستان است و حکایت از اعمال پنهانی مجدالاسلام دارد. متأسفانه در این نامه به مردی که همواره فرموده پیامبر اکرم (ص) (حب الوطن من الایمان) را در بالای صفحه اول روزنامه خود منعکس می‌کرده و در تمام عمر مورد توجهش بوده بی‌انصافی شده است. زیرا نامه‌ای که در زیر می‌خوانید و تصویر آن را هم در صفحات همین مقاله ملاحظه می‌کنید، او را به وطن فروشی متهم کرده است.

مقام منبع وزارت جلیله داخله دامت شوکتہ

مجدالاسلام کرمانی که سببات اعمالش براحدی از اهالی ایران مخفی نمی‌باشد پس از آنفسادها [آن فسادها] که در مرکز کرد در فتح طهران دستگیر و در باغشاه محبوس شد. بواسطت جمعی از قتل او گذشته و محکوم شد پنج سال در تهران نباشد و دخالت در هیچکار نه نماید و جراند او توقیف باشد این بلا را روانه کرمان نمودند از اول ورود بنای افساد و تفتین را گذارد و بدرجه‌ای که اهالی بستوه آمده بمرکز شکایت از او کردند احکام عدیده تلگرافی از وزارت داخله و رئیس الوزراء بشاهزاده جلال الدوله شد که او را از کرمان تبعید نمایند بملاحظاتی که از او داشتند این احکام را اجری نکردند برتجری او افزود جدا مشغول فتنه شده این چند روز جریده موسوم به دارالامان به اسم نوکرش میرزا هادی اصفهانی نشر میدهد و بنای هتاکتی را

گذارده و عنقریب فتنها خواهد کرد چون خود آن وزارتخانه محترمه بر عقیده و مسلک و وطن فروشی و افساد او مسبوق می‌باشند لازم بمعرفی نمیدانم دفع شر او را از اهالی کرمان مقرر فرمائید.

(مهر و امضاء شناخته نشد)

من می‌توانستم با تحقیق، امضاءکننده نامه را بشناسانم ولی از آن ترسیدم که شاید او امروز دارای فرزندان و نوه‌هایی باشد و آنها - هر چند بی‌گناه - از اعمال او شرمسار شوند. به همین جهت از این کار صرفنظر کردم. مرحوم مجد فقط به انتشار عقاید خود در دارالامان قانع نبوده و از هر فرصتی سود می‌جسته است. قبلاً درباره خصوصیات روزنامه ندای وطن که در این بررسی تصویر آن گراور شده گفتیم که در بالای اسم روزنامه جمله (حب الوطن من الایمان) را چاپ می‌کرده است اکنون به بررسی روزنامه کرمان می‌پردازیم تا آثار قلمی و دست پنهانی این مرد وطن‌دوست را در آن روزنامه نیز آشکار سازیم. روزنامه کرمان در سرمقاله شماره ۲، سال دوم (که در تاریخ ۱۳ صفر ۱۳۳۲ قمری چاپ شده) تحت همان عنوان «حب الوطن من الایمان» که مجد بالای سر لوحه ندای وطن می‌نوشته، مقاله‌ای چاپ کرده است که وقتی با عقاید و نوشته‌های مرحوم مجد تطبیق داده می‌شود به خوبی مشخص می‌گردد که این مطلب نیز از آثار قلمی اوست.

(حب الوطن من الایمان)

وطن چیست - حب وطن چه - ارتباط وطن بزندگانی بشری - زندگانی اجتماعی - زندگانی افرادی هر یک از عناوین فوق که باین اختصار و سادگی نگاشته شده معانی آن مفصل و محتاج به تشریحات فلسفی و تاریخی و حقوقی است - وطن هر کس آن قطعه‌ایست از عالم ارضی که مسقط‌الراس او و نیاکان او است یک برجستگی که از آب خارج و دارای قلالی و جبال و مراتع و صحاری و جلگه‌ها و محل نشو و نما یک طایفه از بشر است وطن آنها نامیده میشود اینک روابط نژادی و اتحاد و اختلاف قومیت و زبان و لغت و مذهب هم مدخلیت تامه در وطنیت پیدا کرده است - ایران وطن ما است برای آنکه مهد آسایش و بستر آرامش ما است - مقبره نیاکان ما است اسم ما اضافه بآن شده در اختیار با سایر اقوام و ملل ما به‌الاختیار و از عوارض مشخصه قومیت ما است - چون رفع احتیاج و امرار معاش ما و حقیقه قوت لایموت و خوراک پوشاک ما را فقط محصولات و عبادات وطن ذمه‌دار شده و مانده آسمانی برای ما نازل نمیشود و مثل مجرد موجبات زیستن و حیوة و استخراج آن از شکم همین خاک پاک بوسیله زراعت یا صناعت هستیم - و هرچه در تکمیل این کار بکوشیم و هر اندازه در راه بدست آوردن حوائج مذکوره سعی نمائیم آسایش ما بیشتر و تلاش ما منظم‌تر خواهد بود.

در پایان این سرمقاله نوشته شده:

«سوگواری‌های خاتم‌انبیاء و برگزیده خداوند تبارک و تعالی و انبیا و حنین جگرشکاف آن بزرگوار در فضای عالم منعکس. چنانچه در ایام هجرت بمدینه طیبه باستماع ذکر مکه و حوادث آن قطرات اشک مثل لثالی شاهوار از چشم مبارکش جاری و با کمال رقت متاثر میشدند خطابه‌ای که آن وجود مقدس در فتح مکه در مجمع علم انشاد فرمود و به عبارت بلیغه و جمله‌های مؤثره وطن عزیز خود را ستوده مینمایاند که همچنانکه در سایر صفات کمالیه اکمل افراد انسان و فضایل عالیه بوجود مبارکش ختم شده در حب وطن هم مزیت تامه و افضلیت جامعه داشته و تاسی بآن پیشوای رسل اقتداء بعقل کل است...»

با این توضیحات و با وجود این قرائن و شواهد و دلائل، بدون شک مرحوم مجدالاسلام در کرمان تا سال ۱۳۳۲ قمری آرام نمی‌نشسته و برای انتشار عقاید خود پنهانی اقداماتی انجام داده است.

بخت قابل اجرا بود!!

[مجد] پس از آنکه مدتی در تهران به این در و آن در زد و دولتهای وقت نیز به قدری گرفتار کار خود بودند که مجال رسیدگی به کار او را نیافتند...

محمود خلیل پور، نوه دختری مرحوم مجدالاسلام در مقدمه کتاب «تاریخ انحلال مجلس» می نویسد:

[مجد] پس از آنکه يك سال و نیم در تهران دوندگی کرد نتیجه ای از تعقیب کار خود نگرفت، چه آن زمان هنوز حق قضایات قنصلی که از زمان انعقاد معاهده ترکمانچای بر ایران تحمیل شد لغو نگردیده بود. بدین جهت رؤسای دولت نتوانستند نسبت به اقدامات قنصل روس در تهران اقدامی نموده و حکم صادره از طرف عدلیه را به موقع اجرا بگذارند.

دولت برای آنکه تحبیبی از مجد کرده باشد ریاست فرهنگ کرمان را به مشارالیه تفویض و مجد به سوی کرمان حرکت کرد ولی در ده فرسنگی کرمان، دزدان مال و منال و آنچه با خود داشت به بغما بردند...

[مجد] در قصیده مفصلی که بدین مناسبت سرود و برای حشمت الدوله والی کرمان فرستاد به موقعیت گذشته و خدماتش و نیز گرفتاریهایش اشاره کرد و در پایان گفت:

تا دم دروازه آمدم به سلامت
لیک در اینجا شدیم طعمه دزدان
مال من و همهرهان تمام ببرند
بیشتر از سی چهل هزار تومان
آخر با دست بسته پای شکسته
این سفر پرخطر رسید به پایان

صفحه دوم «دارالامان» چاپ کرمان

[مجد] یکسال ریاست فرهنگ کرمان را داشت یعنی فقط در ۱۲۹۵ شمسی برای اولین و آخرین بار شغل دولتی داشت. پس از آن از این سمت کناره گیری گرفت و بقیه عمر را به گوشه ای خزید و به حال انزوا و گوشه نشینی می گذرانید تا در سال (۱۳۰۲) شمسی درگذشت.

مجدالاسلام شمع جمال و کمال

آن خداونگار فضل و ادب
ناگهان در هزار و سیصد و دو
به حساب عجم نه سال عرب
کرد تاریخ محفل ادبا
گشت خاموش چون مه نخب
شرح حالش بگفت و نوشت
با کدامین زبان کدامین لب
الغرض مرد با کمال وقار
گشت مستغنی از نشان و لقب
روانش شادباد

پس نویسها

۱) استاد دکتر باستانی پاریزی در مقدمه کتاب «تاریخ مطبوعات کرمان» می نویسد: «آخوند ملا محمد رضا پسر همین آخوند ملا ابوجعفر بود که غوغای شیخی و بالاسری در زمان او به حد کمال رسید و چنان شد که در سال ۱۳۲۳ ق (۱۹۰۵ م) یک سال قبل از صدور فرمان مشروطه منجر به چوب خوردن حاجی میرزا محمد رضا شد؛ واقعه ای که آن را یکی از عوامل تسریع در امضای فرمان مشروطه دانسته اند...

۲) میرزا حسن تبریزی مدیر روزنامه های مکتب و طهران و باتی مدارس جدید در ایران بود چون اولین مدرسه جدید به تقلید ترکهای عثمانی به نام «رشدیه»

موسوم شد، مدیریت مدرسه به وی واگذار شد و به «میرزا حسن رشیدی» معروف گردید.

در توضیحات کتاب «خاطرات احتشام السلطنه» آمده است: «... میرزا حسن رشیدی، از سال ۱۳۱۵ هـ. ق که به دعوت انجمن معارف اداره مدرسه رشیدی را تصدی کرد، تا هنگام مرگ پنجاه سال تمام، ساده و بی‌ریا، بدون توقع از روی علاقه و اعتقاد در خدمت فرهنگ ایران باقی ماند و تا واپسین دم حیات، از خدمت به معارف و تدریس و تعلیم نوآموزان و جوانان این مملکت دست برنداشت، پنجاه سال خدمت بی‌شائبه و پایمردی آن رادمرد آزادیخواه و وطن‌پرست به تعلیم و تربیت و توسعه فرهنگ این مملکت، در خور آن است که یکی از دانشگاه‌های بزرگ کشور را بنام آن خادم فرهنگ نامگذاری نمایند و با این مقدار قدرشناسی اصل ارج گذاری ملی نسبت به خادمین حقیقی مملکت را که متأسفانه در کشور ما هنوز مورد توجه قرار نگرفته است، پایه گذاری کنند.»

این بنده نیز از استنادار محترم کرمان جناب آقای سیدحسین مرعشی که با وجود همه‌ی بزرگواری که دارند در نامه‌ای که خطاب به این جانب است خود را یک خدمتگزار کوچک مردم کرمان، می‌خوانند تقاضا دارم همانطور که در تشکیل مرکز و سمینارهای «کرمانشناسی» مقدم شدند (و اکنون این اقدام نیکو در سایر استانها از جمله یزد و سمنان و همدان و... خراسان هم در شرف انجام است) در «حقشناسی از خادمان مردم در کرمان» هم پیشقدم شوند و کسانی را که روزی در این مملکت خدمت کرده‌اند و آثاری با ارزش از خود به جای گذاشته‌اند به قدر مقدور از آنها قدردانی کنند.

۳) پدر نویسنده معروف سیدمحمد علی جمالزاده.

۴) مدیریت «جهاد اکبر» برعهده میرزا علی اکبر خراسانی بود که در سال ۱۳۲۵ ق. در اصفهان منتشر شد. آخرین شماره آن در ششم رجب ۱۳۲۷ ق. انتشار یافته است. این روزنامه یکی از جراید مخالف محمدعلی شاه و دربار وی بود.

۵) بیچاره مجدالاسلام‌ها که این همه در بدری کشیدند و خون دل خوردند نمی‌دانستند که حاصل زحمات آنها را دیگران خواهند برد علی شعبانی در کتاب «هزار فامیل» می‌نویسد: «از ما بهتران انقلاب سرتاسری مشروطیت دوم را توسط دو تن از هزار فامیل - سردار و سبهدار - [کاتالیزه] و جمع و جور کرده بودند. بار دیگر از ناحیه «هزار فامیل» به انقلاب مردم خیانت شد... بنا به رای هیات مدیره موقت، محمد ولیخان سبهدار تنکابنی به ریاست دولت انتخاب و علیقلی خان سردار اسعد بختیاری به عنوان وزیر داخله و عضو ارشد کابینه، با او در حکومت شریک شده و در همین موقع هر دو مشترکاً «سرداران ملی» نام گرفتند. قدر مسلم این است که نه سبهدار و نه سردار اسعد چه بکشیه «سردار ملی» شده بودند، هیچ یک در بین ملت وجهه و مقبولیت نداشتند و پرونده اعمال هر دو آنها در گذشته‌های دور و نزدیک حاکی از نقاط ضعف فراوان بود اما «استعمار» وقتی بخواهد عقل یک ملت را بدزدد، خوب می‌دزدد. چنان می‌دزدد که ملت قوه تشخیص خود را از دست می‌دهد و اشخاصی را «سردار ملی» می‌نامد که هیچ گونه انس و الفت بین آنها و ملت وجود نداشته است.»

عبداللهادی حائری نیز در کتاب «تشیح و مشروطیت» می‌نویسد: «... رهبری وطن‌پرستان اصفهان و گیلان را که فاتحان تهران بودند دو «اریستوکرات» بی‌ایمان به انقلاب مشروطه و خدمتگزار انگلیس و روس به عهده داشتند. فامیل بختیاری و خود حاجی علیقلی خان سردار اسعد بختیاری رهبر نیروهای اصفهان از دهها سال پیش از انقلاب مشروطیت با انگلیسیها پیوندهای دوستی و سودهای متقابل داشتند... بر اثر بی‌تجربگی «پوروزاهای» ایران در انقلاب‌های ضدقنودالی، رهبری نیروهای گیلانی فاتح تهران نیز در دست قنودال نامدار یعنی محمد ولیخان سبهدار تنکابنی افتاد.»

۶) مدیر «مساوات تبریز» سیدمحمد رضا شیرازی بود.

۷) در «تاریخ جراید و مجلات ایران» و نیز در «تاریخ انحلال مجلس» تاریخ اولین شماره محاکمات را اشتباهاً ۱۷ جمادی الاول نوشته‌اند ولی برابر تصویری که از شماره اول روزنامه مذکور آورده‌ایم ۸ جمادی الاول صحیح است.

۸) در سال ۱۹۱۶ انگلیسیها ظاهراً بعنوان حفظ اتباع خود درصدد تشکیل نیروی بنام پلیس جنوب برمیآیند و برای انجام این امر یک هیئت نظامی را به فرماندهی ژنرال سربرسی ساهکس که یکی از نویسندگان و ایران‌شناسان نامی انگلستان بوده و چندین سال در خراسان و کرمان سرکنسول و نیز در بلوچستان و سیستان تصدی مشاغل مهم و عالی را داشته به ایران اعزام می‌دارند.

نامبرده در ژانویه ۱۹۱۶ وارد دهلی شده و تاسیس قوای مذکور در آنجا به وی امر می‌گردد.

او با سه افسر انگلیسی - سه افسر هندی - بیست نفر افسران جزء هندی و بیست و پنج نفر سواره نظام هندی عازم ایران می‌شود و در ماه مارس وارد بندرعباس شده سپس عازم کرمان می‌گردد. در کرمان کنسل ج.ل - فارون را با سه افسر انگلیسی مامور تشکیل بریگاد کرمان نموده و خود پس از توقف کوتاهی



باتفاق سایر همراهان از طریق یزد - اصفهان به شیراز عزیمت می‌کند و مشغول جمع آوری قوا می‌گردد. تعداد نفرات پلیس جنوب به هشت هزار نفر می‌رسد. در کابینه وثوق الدوله پلیس جنوب برسمیت شناخته می‌شود و پس از سقوط وی علامه السلطنه نخست‌وزیر می‌گردد. گرچه علامه السلطنه شخصاً با انگلیسیها دوست بوده ولی وزراء کابینه به علت مخالفت با آنها از شناسایی پلیس جنوب خودداری می‌نمایند. بدین ترتیب خصومت دولت ایران و دموکراتها نسبت به انگلیسیها ظاهر می‌شود.

مدت فعالیت پلیس جنوب بیش از ۵ سال بوده که بر اثر تلاش آزادخواهان و استقلال طلبان منحل میگردد.

۹) علیخان ارشدالدوله، سردار ارشد نوه فضلعلی خان قره باغی و مادرش تاینده خانم برادرزاده حاج محمدتقی خان قاجار پیشوای فرقه شیخیه بوده است. برای اطلاع بیشتر از سوابق وی به جلد ششم «شرح حال رجال ایران» تألیف مرحوم مهدی بامداد و با «روزشمار تاریخ ایران» تألیف دکتر باقر عاقلی مراجعه شود.

منابع:

۱. تاریخ بیداری ایرانیان
۲. تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران
۳. خاطرات احتشام السلطنه
۴. شرح حال رجال ایران
۵. تاریخ انحلال مجلس
۶. تاریخ جراید و مجلات ایران
۷. هزار فامیل
۸. تاریخ مطبوعات کرمان
۹. تقویم تطبیقی یکصد و چهل و یک ساله
۱۰. مرکز اسناد ملی
۱۱. آرشبو شخصی نویسنده